

درباره نام سنقر و کلیائی

سنقر و کلیائی نام منطقه‌ای در ۹۷ کیلومتری شمال کرمانشاه در استان کرمانشاهان است. مرکز این منطقه سنقر نام داشته و روستاهای اطراف به دو ناحیه کلیائی و فعله‌گری تقسیم می‌شود. اهالی سنقر ترک زبان بوده و مردم اطراف به زبان کردی تکلم می‌کنند. تنوع زبان و قومیت در واقع یکی از ویژگیهای جالب این منطقه می‌باشد. زیرا شهر سنقر همانند جزیره ای ترک زبان در میان دریائی از کردها قرار گرفته است. برای تبیین این ویژگی بررسی پویس تاریخی و زبان شناختی ناحیه ضروری است.

در اینجا غرض اصلی این است که دریابیم ویژگی زبانی در شناخت معانی لغوی سنقر و کلیائی و چگونگی اطلاق چنین نامی بر این منطقه چه تأثیری داشته و بازتابهایش چه بوده است، نقطه عزیمت این بحث بررسی معانی مختلف واژه‌های سنقر و کلیائی می‌باشد. متداولترین معانی که برای سنقر در فرهنگها آمده پرنده و باز شکاری است. علامه دهخدا بنقل از فرهنگهایی چون آندراج، برهان قاطع و غیاث‌اللغات در لغت‌نامه چنین آورده است: "سنقر بمعنی سنقار و آن مرغی باشد شکاری از جنس چرخ، گویند بسیار زنده باشد و پیوسته پادشاهان بدان شکارکنند. (برهان).." پرنده‌ای است شکاری مثل باز که در هندوستان بواسطه حرارت نزدیک و این ترکی است (غیاث‌اللغات و آندراج). (۱)

سنقر بمعنی پرنده در ادب فارسی نیز آمده است. بگفته خاقانی:

عدلش بدان سامان شده کماقلیمها یکسان شده

سنقر به هندوستان شده طوطی به بلغار آمده

در توصیف خصوصیاتش نیز گوید:

سنقری را کز خزر یا سرد سیر آموخته

در حبش بردن به گرما بر نتابد بیش از این

مؤلف فرهنگ جامع نیز در توصیف این پرنده شکاری چنین نوشته است: "سنقر یا سنقور پرنده‌ای است که بالهای او از باز شکاری و شاهین بزرگتر و از آنان جمیل تر است". (۲)

از کلمه سنقر بمعنی پرنده مشتقات دیگری مانند سنقره و سنقرک، نیز با همین معنی وجود دارد. در فرهنگ آندراج به سنقر بدین ترتیب اشاره شده است: "سنقره به ضم اول و ثالث و سکون ثانی... مرغی است که آنرا کلاغ سبز گویند و به شیرازی کاسه شکنک گویند و گوشت او سمیت دارد." (۳)

سنقرک نیز بعنوان مصغر کلمه سنقر استعمال شده است. خاقانی آنرا بمعنی پرنده و مترادف

با مصغر سنقر آورده است:

شاخ شکوفه نشان، سنقرکانند فرد

هرنفسی بال و پر ریخته‌شان از قضا

مشابه کلمه سنقر با تلفظ و املا متفاوت نیز باز بمعنای مرغ شکاری آمده است. این کلمات عبارتند از: شنقار، سنجر، صنغر. در لغت‌نامه دهخدا با استناد به فرهنگ آنتدرج و برهان قاطع در باره این کلمات چنین توضیح داده شده است: "شنقار، سنقار، سنقر بمعنی سنقار است که جانوری سیاه چشم شبیه به چرخ باشد و سلاطین شکار فرمایند... سنقار و شنقار بزبان رومی پرنده ای با بیداز جنس سیاه چشم و شبیه به چرخ و بیشتر پادشاهان بدان شکار کنند." (۴)

کلمه مشابه سنقر یعنی سنجر نیز با همین معنا نقل شده است. "سنجر (ترکی) مرغ شکاری و بعضی مولد او را شهر سنجار دانند." (۵) از سنجر بعنوان معرب کلمه سنقر نیز یاد شده است: "سنجریکی از سلاطین سلجوقی است که در سنجار متولد شده یا معرب سنقر که بمعنی باز شکاری است." (۶)

صنغر نیز بعنوان نوعی مرغ شکاری آمده است: "صنغر نوعی مرغ شکاری که به فارسی آنرا چرخ یا چرخ گویند." (۷) همچنین از صنغر بعنوان اسم نوع کلبه پرندگان شکاری نیز یاد شده است. "صنغر هر نوع مرغ شکاری از باز و شاهین و جز آن." (۸) برای تحلیل معانی یاد شده سؤالیهای زیر مطرح می‌شوند:

آیا بین این معانی و لفظ سنقر بعنوان اسم مکان رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا بین زبان ترکی اهالی و نام سنقر رابطه‌ای هست؟ و اساساً چرا شهری در منطقه‌ای کردنشین نامی ترکی گرفته است؟ برای یافتن پاسخ سؤالیها و پی بردن به چگونگی این روابط آگاهی از پویای تحولات تاریخی و زبان‌شناسی ناحیه ضرورت دارد. در مطالعه روند تاریخی ناحیه سنقر، از زمان تیموریان که بتدریج دینور رو به افول رفت در مراتع همجوار و نزدیک، شرایط ایجاد آبادیهای فراهم گردید.

ناحیه سنقر که از لحاظ امکانات طبیعی مرتعی بسیار مناسب برای پرورش اسب و حیوانات بود بتدریج بسوی کشاورزی و یکجانشینی گشاده شد. طبیعی است که بین این دگرگونی و نام‌گیری سنقر رابطه‌ای وجود دارد. تحلیل موجز این رابطه بقرار زیر است:

استفاده از نام پرندگان در جامعه‌هایی که با شیوه معیشتی دامپروری و شکاری زیست می‌کرده‌اند و اطلاق این نوع اسامی بر اشخاص در سرزمینها و فرهنگهای مختلف به چشم می‌خورد. بدینگونه اطلاق اسامی افراد بر مکانهایی که مقر زیستشان بوده امری متداول است. این نکات در تحول سنقر نیز دیده می‌شود.

تحول سنقر از مراحل گذشته است. نخست از این منطقه بصورت مرتع و چراگاه استفاده می‌شد. بدینسان در ابتدا مردمی که در این ناحیه ساکن بودند بشیوه معیشتی چادرنشینی و دامداری زندگی می‌کردند. از زمان تیموریان و در پی افول دینور گروههای دامدار به این سو روی کردند. و بخاطر شرایط مساعد طبیعی برای دامداری اهلی‌هایی برپا کردند و در اینجا ساکن شدند. اعراب

مهاجر به منطقه نیز همگی از شیوه زندگی اهل نشینی تبعیت می‌کردند. بخاطر این شیوه از زیست و نیز نزدیکی با عوامل طبیعی و شکار پرندگان احتمال اینکه نام یکی از مظاهر زندگی کوچ‌نشینی و شکار بتدریج از افراد به ناحیه منتقل شده باشد منطقی بنظر می‌رسد.

اینک این سؤال باقی می‌ماند که چرا نام سنقر ترکی است. در صورتیکه با توجه به ساخت جمعیتی منطقه و اکثریت کمی کردها و عرب نژادان ناحیه، احتمالاً باید نام ناحیه ریشه کردی یا عزی می‌داشت. در تحلیل و بررسی این سؤال توجه به دو نکته ضروری بنظر می‌رسد. نخست آنکه بسبب موقعیت مرکزی سنقر، این ناحیه مورد توجه حکام ترک و تاتار قرار داشته و بموجب روایات محلی سابقاً "محل کنونی سنقر ایلخی و چراگاه اسبان ترک و تاتار بوده است. دیگر اینکه با توجه به چگونگی نفوذ ترکان از سده‌های دوم و سوم هجری به بعد و با ایجاد حکومت‌های غزنوی و سلجوقی در ایران سپس حکومت عثمانی در آسیای صغیر، نقاطی که بیشتر تحت نفوذ و تسلط اینان بودند و بیشتر مهاجران ترک در آن مناطق ساکن شدند، بتدریج ترک زبان و ترک نشین شدند. در حالیکه مناطقی که کمتر مورد تهاجم ترکان قرار گرفته و تسلط ترکان بر آن مناطق مستمر و پایدار نبود، لهجه محلی خویش را حفظ کرده و یا به فارسی دری گرایش یافتند. بدین ترتیب شاید بتوان گفت سنقر نیز از نقاطی است که بخاطر تناسب وضع جغرافیائی‌اش با شیوه معیشتی دامداری مورد توجه اقوام ترک و تاتار قرار گرفته و بتدریج ترک‌نشین و ترک‌زبان شده است.

پس باید دید معانی دیگری که در فرهنگ‌ها برای سنقر آمده تا چه حد با چنین‌روالی تطبیق می‌کند. از سنقر بعنوان نامی برای غلامان ترک و تاتار نیز یاد شده است. در مثنوی به این معنی اشاره شده است:

در زمانی بود امیری از کرام	بود سنقر نام او را یک غلام
میر شد محتاج گرما به سحر	بانگ زد سنقر هلا بردار سر ^۹

نمونه‌های فوق و موارد بسیار دیگر روشن می‌سازد که از سنقر بعنوان نامی برای غلامان ترک و تاتار بکرات استفاده شده و در هنگام استیلای ترکان بر ایران بسیاری از این غلامان ارتقاء پیدا کرده و حتی به حکومت رسیدند. از این جمله‌اند: سنقر بن مودود سر دودمان اتابکان فارس، بایسنقر، آق‌سنقر و قراسنقر.

این معنی سنقر نیز فرض مطروحه را تأیید می‌کند. زیرا اختصاص نام مظاهر طبیعی از جمله پرندگان بر افراد مخصوصاً در میان دامپروران و دامداران امری معمول بوده و نیز این روایات معمرین و مطلعین محلی سنقر که نام کسی یا سرداری که در سنقر سکونت گزیده و زمان او مصادف با آبادانی منطقه گشته، سنقر بوده می‌تواند زمینه مساعدی برای اطلاق نام سنقر به محل به شمار آید. بدینگونه سیر اطلاق نام پرند به فرد و انتقال آن به مکان در سنقر نیز امر ممکن بنظر می‌رسد.

معنی دیگری که برای سنقر آمده "مرد آژین‌کننده آسیا" است.^{۱۰} البته با تفاوت املائی.

زیرا سنقر بمعنی مرد آژین‌کننده سنگ آسیا با حرف غ نقل شده است.

بهرحال این مفهوم را نیز می‌توان بعنوان مفهومی ثانوی با امکان یافتن قبایل دامپرور و حرکت از شیوه کوچ‌نشینی به یکجانشینی در رابطه دانست.

سنقرهای دیگر

علاوه بر سنقر و کلیائی، آبادیهای دیگر با نام سنقر در نقاط مختلف وجود دارند که شرح مختصر آنها بقرار زیر است:

۱ - سنقر دره‌گز

دهی از دهستان میان کوه بخش چاپشلو شهرستان دره‌گز می‌باشد. دارای ۱۰۰ تن سکنه آب از قنات، محصول غلات، پنبه، شغل زراعت است. (۱۱)

۲ - سنقرآباد میانه

دهی جزئاً دهستان کندوان بخش ترک شهرستان میانه دارای ۳۹ تن سکنه، آب از چشمه محصول غلات و حبوبات، شغل زراعت و گله‌داری. (۱۲)

۳ - سنقرآباد باخرز

دهی است از دهستان شهرنو بالا ولایت باخرز دارای ۴۲۰ تن سکنه، آب از قنات محصول غلات بن‌شن، شغل زراعت، مال‌داری، قالیچه بافی. (۱۳)

۴ - سنقرآباد درجزین

دهی است از دهستان درجزین بخش زرند همدان، ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری رزن و ۳ کیلومتری جنوب راه اتوموبیل رو رزن به نوبران، جلگه، سردسیر و مالاریا خیز است. ۴۸۹ نفر سکنه شیعه، زبان ترکی، آب از قنات، محصول غلات، حبوبات، شغل زراعت و راه مالرو. (۱۴)

۵ - سنقرآباد صحنه

دهی از دهستان چمچال بخش صحنه، ۲۱ کیلومتری جنوب باختری کرمانشاه و یک کیلومتری راه شوشه کرمانشاه به بنقر، هواپش سرد، دارای ۱۶۰ تن سکنه، زبان کردی و فارسی، شیعه‌مذهب، آب از رودخانه دینور، محصول غلات، برنج، قلمستان، تریاک حبوبات، توتون، شغل زراعت. (۱۵)

۶ - سنقرآباد کرج

دهی از دهستان افشاریه ساوجبلاغ کرج، دارای ۴۴۵ تن سکنه، آب از رود کسردان، محصول غلات، صیفی، بن‌شن، چغندر قند، لبنیات، انگور، شغل زراعت، گله‌داری. (۱۶)

کلیائی

کلمه کلیائی که بدنبال سنقر آمده به یکی از دو ناحیه روستائی این منطقه اطلاق می‌شود که در آن طوایف ایل کلیائی سکونت دارند. این کلمه از دو بخش "کلیا" و "ئی" تشکیل شده است. "ئی" نسبت است و تعلق و وابستگی به کلیا را می‌رساند. کلیا در زبان اوستائی معنی گوسفند است. در فرهنگهای برهان قاطع، آندراج، ناظم‌الاطباء و لغت نامه دهخدا درباره

این کلمه چنین توضیح داده شده است: "کلیا به لغت "زند و بازند گوسفند را گویند. هزوارشی کلیا نیز کلنیا *kallnya* گوسفند می‌شود. (حاشیه برهان مصحح دکتر معین)، همچنین کلیا اسم رومی شکنجه است و به سریانی ور و منثن است. (فهرست مخزن الادویه). معانی دیگری نیز برای کلیا قایل شده‌اند از جمله:

کلیا به معنی شخار است که قلیا باشد و بیشتر صابون یزان بکاربرند و قلیا عرب آن است. اسم فارسی قلی است. کلیا: آلتی که در مازندران با آن شیره نیشر را استخراج می‌کنند: (۱۸) از میان این معانی از همه مشهورتر همان گوسفند است. توجه به شیوه همیشه ایل اسکان یافته کلیایی که برپایه دانداری استوار بوده و بتدریج یکجانشین شده‌اند، رابطه معنی واژه کلیایی را با اسم ایل و اطلاق این نام بر محل زیست معنی دار می‌نماید. کردی بودن زبان ایل کلیایی و رابطه نزدیک گویش کردی با زبان پارسی پهلوی و نزدیکی مقربیت این ایل با آسیای صغیر که سابقاً مدتها تحت نفوذ و تصرف روم بوده است نیز می‌تواند در تبیین چگونگی تکوین کلمه کلیایی و سیر مفهومی آن راهنما باشد.

بغیر از کلیایی منطقه سنقر، دوروستای دیگر بهمین نام در دو منطقه دیگر وجود دارد که شرح آنها به قرار زیر است.

۱- کلیایی ماهی دشت

کلیایی دهی از دهستان ماهی دشت پائین است که در بخش مرکزی شهرستان کرمانشا-هان واقع است و ۳۳۵ تن سکنه دارد. (۱۹)

۲- کلیایی شمال

کلیا دهی از دهستان هزار جریب است که در بخش چهار دانگه شهرستان ساری واقع است و ۲۶۰ تن سکنه دارد. (۲۰)

ناحیه روستائی دیگر سنقر و کلیایی، فعله کری نام دارد. این کلمه نیز از دو قسمت تشکیل شده است: "فعله" کلمه عربی است و به آن پسوند کردی "کری" اضافه شده است. این کلمه را با معانی زیر توجیه کرده‌اند: فعله به معانی خوی و عادت (منتهی الادب)، عادت (اقراب الموارد) و کردار (ترجمان علامه جرجانی ترتیب عادل بن علی) آمده است. (۲۱) کر در گویش کردی بمعنی پسر است. ترکیب این دو واژه عربی و کردی کلمه فعله کری را می‌سازد. این ترکیب با توجه به مهاجرت قبایل عرب به منطقه و سکونت و اختلاط آنان با مردم بومی و نیز عرب نژاد بودن اغلب طوایف ساکن در ناحیه فعله کری می‌تواند توجیه شود.

۱- دهخدا. لغت نامه. (سری - سپهری)، ص ۶۶۵.

۲- احمد سیاح. فرهنگ جامع عربی فارسی. یکجلدی، مصور.

۳- فرهنگ آندراج، جلد سوم ص ۲۴۸۷

۴- دهخدا، لغت نامه حرف ش ص ۴۳۲

- ۵ - دکتر محمد معین فرهنگ معین ص ۸۰۷
- ۶ - فرهنگ خیام . کتابفروشی خیام ، چاپ هفتم سال ۱۳۵۳ ص ۲۵۲
- ۷ - فرهنگ عمید . حرف ص .
- ۸ - ناظم الاطباء . فرهنگ نفیسی ، حرف ص .
- ۹ - صادق گوهرین . فرهنگ لغات و تعبیرات متنوی . انتشارات دانشگاه تهران ، جلد پنجم .
- ۱۰ - دهخدا . لغت نامه حرف س ، سری - سیاهی ، ص ۶۶۴
- ۱۱ - فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد چهارم .
- ۱۲ - همان منبع .
- ۱۳ - دهخدا ، لغت نامه ، حرف س ، ص ۶۶۵
- ۱۴ - فرهنگ جغرافیائی ایران جلد چهارم
- ۱۵ - همان منبع .
- ۱۶ - دهخدا ، لغت نامه ، حرف س ص ۶۶۵
- ۱۷ - دهخدا ، لغت نامه ، حرف ک (کلمبیا - کمه) ص ۱۲۷ . ذیل کلیبا ، برهان قاطع ، آندراج ، نفیسی (ناظم الاطباء) حرف ک
- ۱۸ - دهخدا ، لغت نامه . (کلمبیا - کمه) ص ۱۲۷ با استناد به مخزن الادویه ، برهان و فرهنگ انجمن آرا
- ۱۹ - فرهنگ جغرافیائی ایران جلد پنجم
- ۲۰ - فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم
- ۲۱ - دهخدا ، لغت نامه ، حرف ک .

آینده در بابل

دوست فاضل بزرگوار آقای عبدالهادی ابوقاضی همتی بلند نسبت به یافتن مشترک برای دوام مجله دارد . هر نامه اش و هرتلفنش شوق آورست و چندان که ما را شرمند می کند .

آینده در بندر عباس

یاد کردن از محبت و لطفی که آقای احمد معین الدینی ماهانی دبیر فاضل و دوست گرامی مقیم بندر عباس در اشاعه نشر مجله فرموده است بر ما فرض است ، چه هر موقع نامه های منشپانه و خط خوشش می رسد دو سه مشترک تازه معرفی می کند و بر شرمندگی ما می افزاید .

آینده در اراک

عزیز فاضل آقای کوشا دهگان از دوستانی است که مروج مجله آینده در اراک است و به دنبال پدر بزرگوار و دانشمندش آقای ابراهیم دهگان که قطب ادب و فرهنگ و تحقیق در اراک بوده و هست می گوشت که شمع فرهنگ ایرانی در آن شهر روشن بماند .

بودن چنین مردان دانش دوست که دلیسته واقعی به فرهنگ دیرپای ایرانند و خود دارای فضل و کمال و اطلاعات وسیع مایه تسلی خاطرست و موجب اطمینان که ادب و فرهنگ فارسی در شهرهای ایران پایدارست و دوستداران صمیم دارد .